



بررسی فقهی نقض حکم قضایی



محمد سلیمی، قاضی بازنشسته دیوان عالی کشور

چکیده

از خصوصیات قضا حتمیت و قطعیت و لزوم تبعیت از آن است. بدین جهت پس از صدور حکم توسط قاضی در یک دعوا، امکان طرح مجدد آن دعوا و نقض حکم سابق وجود ندارد. با این حال در مواردی استثنایی، نقض حکم صادر شده مشروعیت پیدا می‌کند. این مقاله با رویکرد فقهی موارد جواز نقض حکم قضایی در کلام فقها را مورد بررسی قرار می‌دهد که عبارتند از: نبود شرایط لازم در قاضی صادرکننده حکم؛ مخالفت حکم قاضی با احکام قطعی شرع؛ علم پیدا کردن قاضی به اشتباه خود.

واژگان کلیدی: ولایت، حکم، تجدیدنظر، نقض حکم



درآمد

از خصوصیات قضا حتمیت و قطعیت است به گونه‌ای که با حکم قاضی دعوا فیصله پیدا کند. به همین جهت است که مطابق ادله معتبر شرعی و عبارات فقها - چنانکه ذکر خواهد شد - طرفین دعوا ملزم هستند حکم قاضی و رأی دادگاه را گردن نهند و حق ندارند این دعوا را نزد قاضی دیگر طرح نمایند؛ به عبارت دیگر پس از صدور حکم، وجهی برای رسیدگی دوباره به موضوع از نظر شرعی وجود ندارد.

بر این اساس این پرسش در اینجا مطرح می‌شود که رسیدگی مجدد به پرونده‌های قضایی در محاکم تجدیدنظر و فرجام بر مبنای چه مجوز شرعی صورت می‌پذیرد. در این مقاله برای پاسخ دادن به پرسش مذکور، ابتدا اصل و قاعده اولیه در قضا و سپس موارد استثنای آن؛ یعنی موارد جواز بررسی و نقض حکم قضایی از منظر شرع مقدس اسلام مورد بحث قرار می‌گیرد و در پایان به قوانین موضوعه پس از انقلاب اسلامی ایران در این مسئله اشاره می‌شود.

۱- لزوم تبعیت همگان از حکم قاضی و عدم جواز نقض آن

قضاوت، همان‌طور که در تعاریف صاحب‌نظران از قضا آمده است،^(۱) ولایت شرعی از سوی شخص واجد شرایط به منظور اثبات حق و استیفای آن به نفع مستحقین می‌باشد. در واقع قضاوت، اعمال ولایتی است که از طرف خداوند متعال به قاضی تفویض شده است؛^(۲) بنابراین اقتضای

این ولایت، لزوم تبعیت همگان از حکم قاضی و تسلیم در مقابل آن و عدم جواز طرح دعوا نزد قاضی دیگر است.

امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «اگر طرفین دعوا نزاع خود را نزد فقیه جامع شرایط ببرند و وی موضوع را مورد بررسی قرار داده، بر اساس موازین قضایی حکم صادر کند، برای آنها جایز نیست که نزد قاضی دیگری طرح دعوا نمایند»^(۳) (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۴۰۶/۲).

مرحوم خویی نیز فرموده: «طرح دعوا نزد قاضی دیگر پس از حکم قاضی اول جایز نیست... هیچ اختلاف و اشکالی در این مسئله وجود ندارد، چراکه حکم قاضی بر همگان نافذ است»^(۴) (خویی، ۱۴۲۲: ۲۶/۴).

دلیل این امر علاوه بر خصوصیت مذکور برای قضا، روایات است. به عنوان نمونه امام صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله می‌فرمایند: «...يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ تَنْظَرُ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَلْيَرْصُوا بِهِ حَكْمًا، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ (يقبله) مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رُدُّ، وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»؛ «... باید نگاه کنند ببینند از میان شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما نظر نموده و احکام و قوانین ما را شناخته است؛ پس باید او را به عنوان حاکم و قاضی بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام. پس آنگاه که

چنین کسی مطابق حکم ما حکم کند و از وی پذیرفته نشود، بی‌شک حکم خدا سبک شمرده شده و با ما مخالفت گردیده است و کسی که با ما مخالفت نماید، با خداوند مخالفت کرده و این در حد شرک به خداوند است» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۳۶/۲۷). این روایت ضمن آن که شخص واجد شرایط را به عنوان قاضی و حاکم از قبل معصوم معرفی می‌کند، متابعت از حکم صادرشده توسط او را امری لازم برای همه می‌داند به طوری که عدم پذیرش آن، استخفاف حکم الهی را موجب می‌شود که در حد شرک به خدا می‌باشد.

علاوه بر این چنانچه طرفین دعوا پس از صدور حکم، مجدداً دعوای خود را در محکمه دیگری مطرح نمایند، قاضی جدید نمی‌تواند به آن ورود پیدا کند و موضوع را دوباره مورد بررسی قرار دهد.

محقق حلی در این باره فرموده است: «لیس علی الحاکم تتبّع حکم من کان قبله» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۶۸/۴). مفاد فرمایش محقق این است که در این گونه موارد قاضی دوم وظیفه ندارد احکام گذشته را مورد بررسی قرار دهد.

امام خمینی نیز در ادامه عبارت سابق خود می‌فرماید: «برای قاضی دوم بررسی و نقض حکم صادرشده جایز نیست. بلکه اگر دو طرف نزاع هم بر آن تراضی کنند، دیدگاه موجه عدم جواز است»^(۵) (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۴۰۶/۲). ظاهر تعبیر امام این است که قاضی دوم حق ورود و رسیدگی مجدد را ندارد.



پذیرفته نمی‌شود حتی اگر مدعی خطای قاضی در اجتهادش باشد»^(۸) (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۴۰۶/۲).
مرحوم خویی نیز نقض حکمی که مخالف احکام قطعی کتاب و سنت باشد را جایز می‌داند (خویی، ۱۴۲۲: ۲۷/۴۱).

در واقع آنچه درباره لزوم پذیرش حکم قاضی برای همه و حرمت رد آن بیان شد، بدین جهت است که مفاد حکم صادره امری مشروع است و وقتی که حکمی برخلاف احکام ضروری دین و مخالف قطعی کتاب و سنت شد، دیگر طریقی به حکم واقعی شرعی نخواهد بود. برای جواز نقض چنین حکمی می‌توان به آیه شریفه «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده، ۴۴) [«الظَّالِمُونَ»] (مائده، ۴۵) / «الْفَاسِقُونَ» (مائده، ۴۷)؛ «کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرنند» («ستمگرنند» / «فاسق‌اند») استناد کرد؛ بنابراین در صورتی که حکمی برخلاف آنچه خدا نازل کرده است صادر گردید، این حکم واقعی نبوده و لازم الاتباع نخواهد شد.

همچنین به صحیح هاشم بن حکم از امام صادق (ع) می‌توان استدلال کرد که از پیامبر اسلام (ص) نقل فرموده‌اند: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْأَيْمَانِ، وَ بَعْضُكُمْ الْحَنُّ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۳۲/۲۷). در این روایت پیامبر بزرگوار اسلام می‌فرمایند که من بر اساس بینة و یمین حکم می‌کنم و

حکم او داخل در عموم ادله نفوذ حکم قاضی نبوده است و وقتی عموم ادله نفوذ حکم قاضی شامل مورد نباشد، نهی از عدم قبول آن برداشته می‌شود؛ بنابراین قبول نکردن حکم قاضی در این مورد، استخفاف حکم الهی به شمار نخواهد رفت.

۲-۲- مخالفت حکم قاضی با احکام قطعی و مسلم شرع

استثنای دیگری که در آنجا اجازه نقض حکم قاضی داده شده، موردی است که حکم صادرشده برخلاف مسلمات کتاب و سنت یا مخالف احکام ضروری و مسلم شرعی باشد، به نحوی که اگر خود قاضی صادرکننده حکم نیز به آن توجه می‌کرد از حکم خود باز می‌گشت.

محقق حلی در این رابطه می‌فرماید: «اگر شخص محکوم علیه گمان می‌کند که قاضی اول به طور ظالمانه بر او حکم نموده، بررسی آن حکم بر قاضی دوم لازم می‌شود. همچنین اگر آنچه موجب بطلان حکم اول است نزد قاضی ثابت گردد، آن حکم را ابطال می‌کند، خواه از حقوق الله باشد یا از حقوق الناس»^(۹) (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۶۸/۴).

امام خمینی در این باره با بیانی جامع‌تر می‌فرماید: «چنانچه حکم صادرشده با احکام ضروری و بدیهی فقه مخالفت داشته باشد، به گونه‌ای که اگر قاضی صادرکننده آن توجه نماید، بلافاصله با آشکار شدن غفلت خود از حکمش برگردد، نقض آن حکم جایز است؛ اما چنانچه حکم، نظری و اجتهدی باشد، نقض جایز نیست و دعوای مدعی در این زمینه

اجرای اصاله الصحه نسبت به رأی قاضی نیز ایجاب می‌کند که قاضی دیگری نسبت به آن ورود پیدا نکند و ورود و بررسی مجدد او اثری نداشته باشد.

۲- موارد استثنا

بر اساس آنچه گذشت، اقتضای اولیه قضا که اصاله الصحه و روایات نیز دلالت بر آن دارند، این است که همه در مقابل حکم قاضی تسلیم باشند. در عین حال مواردی در اینجا استثنا شده است؛ یعنی در پاره‌ای از موارد افراد ذی‌نفع مجاز شمرده شده‌اند که به محکمه دوم مراجعه کنند و به محکمه دوم نیز اجازه داده شده است که موضوع را در این موارد خاص بررسی نماید و تصمیم مناسب را اخذ کند.

۲-۱- عدم وجود شرایط لازم در قاضی صادرکننده حکم

یکی از موارد استثنا جایی است که یک طرف دعوا ادعا کند صادرکننده حکم اول شرایط و اوصاف لازم برای صدور حکم را نداشته است؛ مثلاً مدعی شود که قاضی عادل نبوده است. در اینجا مدعی می‌تواند به قاضی دیگر مراجعه کرده، ادعای خود را مطرح کند و قاضی دوم چنانچه برایش این امر ثابت گردد، حکم اولی را نقض می‌نماید.

مرحوم خویی در ادامه عبارت قبل می‌فرماید: «مگر آن که قاضی اول واجد شرایط نباشد... زیرا حکم اولی در این صورت به منزله عدم آن است؛ چراکه از نظر شرعی نافذ نمی‌باشد»^(۱۰) (خویی، ۱۴۲۲: ۲۶/۴۱). در موردی که قاضی غیرواجد شرایط قضا حکم صادر می‌کند، در واقع

حکم من واقع را تغییر نمی‌دهد. اگر کسی برخلاف حق حتی به حکم پیغمبر مال دیگری را تصاحب کند آتش جهنم را برای خود فراهم کرده است؛ بنابراین تنها حکمی از اعتبار برخوردار خواهد بود که طبق واقع و به حکم خداوند باشد.

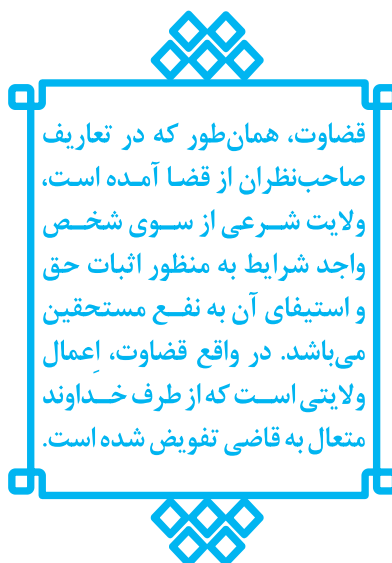
باید توجه داشت، همان‌طور که ذکر شد منظور از مخالفت با کتاب و سنت و شرع آن است که حکم قاضی با احکام مسلم و ضروری فقه و کتاب و سنت مخالف باشد؛ مثل اینکه حکم کند مال میت را به غیر ورثه او بدهند یا برخلاف صریح قرآن مال را بین دختر و پسر بالسویه تقسیم کنند؛ اما اگر اختلاف ناشی از مباحث نظری و اختلاف در فتاوا باشد، در این موارد قاضی دوم حق نقض نظر قاضی اول را ندارد و لو اینکه اجتهادا نظر او را قبول نداشته باشد.

۲-۳- علم پیدا کردن قاضی به اشتباه خود

سومین استثنا در جایی است که به هر دلیلی قاضی به اشتباهش در حکمی که صادر نموده پی ببرد و متوجه شود که حکمش مخالف با شرع بوده است. این مورد نیز از مواردی است که حکم قاضی نقض خواهد گردید.

امام خمینی (ره) در این رابطه مسئله‌ای را مطرح می‌کنند که اگر طرفین دعوایی که قاضی در آن حکم صادر کرده، مجدداً اقدام به طرح دعوی سابق نزد همان قاضی نمایند، در صورتی که قاضی، متذکر حکم سابق باشد یا بینه بر آن اقامه گردد و یا

به نحوی قطع یا اطمینان به حکم سابق پیدا کند، می‌تواند مطابق با همان حکم صادر نماید. امام در ادامه می‌گویند حتی در صورت تبدل رأی قاضی نیز تنفیذ حکم سابق برای او جایز است مگر علم پیدا کند به اینکه حکمش مخالفت با احکام قطعی و مورد اتفاق دارد که در این صورت نقض آن بر قاضی واجب می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۴۰۸/۲).^(۹)



به هر حال چنانکه قبلاً نیز گفته شد، لزوم متابعت از حکم قاضی و پذیرش ولایت او در صورتی است که حکم بر اساس موازین اسلامی صادر گردیده باشد؛ بنابراین در اینجا که برای خود قاضی محرز شده است که حکمش برخلاف ما أنزل الله است، وظیفه او ایجاب می‌کند که اقدام به نقض حکم صادره نماید.

۳- نقض حکم قاضی در قوانین جمهوری اسلامی ایران

مباحث فقهی پیرامون مسئله نقض حکم قاضی و خصوصاً عبارات امام خمینی

در این باره موجب گردید که برای اولین بار نسبت به نقض آرای صادره از محاکم در دستگاه قضایی نظام جمهوری اسلامی ایران، ماده ۲۸۴ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری در تاریخ ۱۳۶۱/۶/۶ به تصویب برسد. متن ماده چنین بود:

«حکم دادگاه بدوی تنها در سه مورد قابل نقض و تجدیدنظر و در سایر موارد قطعی است:

۱- جایی که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش برخلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است.

۲- جایی که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا کند به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه خود شود.

۳- جایی که ثابت شود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشاء حکم را در موضوع پرونده نداشته است».

پس از آن نیز همین موارد به عنوان اموری که اساس تجدیدنظرخواهی احکام صادره از دادگاه‌ها را تشکیل می‌دهند، در مواد ۶ و ۷ قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی آنها مصوب مهر ماه ۱۳۶۷ آورده شد. متن مواد به این شرح است:

«ماده ۶- در موارد زیر محکوم علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی وی می‌تواند با ادله و مدارک قابل استناد تقاضای تجدیدنظر نماید:

الف- هرگاه ادعا نماید که مدرک استنادی فاقد اعتبار بوده و یا



شهود به دروغ شهادت داده یا واجد شرایط شرعی و قانونی ادای شهادت نبوده‌اند.

ب- هرگاه ادعا نماید که حکم خلاف قانون یا خلاف شرع بوده است.

ج- چنانچه مدعی شود که قاضی یا دادگاه واجد صلاحیت نبوده است.

«ماده ۷- قاضی صادرکننده حکم نیز چنانچه به عدم صلاحیت خود

یا به اشتباه قانونی یا شرعی و یا خلاف واقع بودن حکم قطع پیدا کند، مستدلاً و کتباً حکم را (اعم از اینکه راجع به ماهیت امر باشد یا به صورت قرار) نقض و پرونده را جهت رسیدگی حسب مورد به دادگاه صالح یا دادگاه هم عرض ارسال می‌نماید».

امور مذکور با تغییراتی در ماده ۲۳۵ کشور است.

قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ و ماده ۲۴۰ آن قانون هم آمده بود و برخی از این موارد در ماده ۴۳۴ و ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ نیز به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده و اکنون مبنای کار قضات کشور است.

برآمد

اقتضای اولیه قضای شرعی، لزوم تبعیت از حکم قاضی و قطعیت و عدم جواز نقض حکم است. از منظر فقهی و مطابق با عبارات فقها مواردی به عنوان استثنای بر این اصل اولیه وجود دارد: ۱. نبود شرایط لازم در قاضی صادرکننده حکم؛ ۲. مخالفت حکم قاضی با احکام قطعی شرع؛ ۳. علم پیدا کردن قاضی به اشتباه خود. در موارد مذکور امکان رسیدگی دوباره به موضوع و نقض حکم صادرشده وجود خواهد داشت.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- به عنوان نمونه مرحوم شهید ثانی در کتاب مسالک در تعریف قضا می‌فرماید: «ولایه الحكم شرعاً» لمن له أهلیه الفتوی بجزئیات القوانين الشرعیه، علی أشخاص معینة من البریه، باثبات الحقوق و استیفائها للمستحق» (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۳۲۵/۱۳). مرحوم شهید اول نیز در کتاب دروس، قضا را این‌طور تعریف نموده است: «ولایه شرعیّه علی الحكم فی المصالح العامه من قبل الإمام» (شهید اول، ۱۴۱۷: ۶۵/۲).
- ۲- به همین خاطر فرموده‌اند که در ثبوت ولایت قاضی، اذن امام یا کسی که منصوب از سوی امام است شرط می‌باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۶۰/۴).
- ۳- «لو رفع المتداعیان اختصامهما إلی فقیه جامع للشرائط، فنظر فی الواقعه و حکم علی موازین القضاء، لایجوز لهما الرفع إلی حاکم آخر».
- ۴- «لایجوز الترافع الی حاکم آخر بعد حکم حاکم الأول... بلا خلاف و لا اشکال، فإن حکم الحاکم نافذ علی الجميع...».
- ۵- «و لیس للحاکم الثانی النظر فیہ ونقضه، بل لو تراضی الخصمان علی ذلک فالتّجه عدم الجواز».
- ۶- «...إلا إذا لم یکن الحاکم الأول واجداً للشرائط... فإنّ الحكم الأول عندئذ بحکم العدم، لأنّه غیر نافذ شرعاً».
- ۷- «لو زعم المحکوم علیه أن الأول حکم علیه بالجور لزمه النظر فیہ و کذا لو ثبت عنده ما یبطل حکم الأول أبطله سواء کان من حقوق الله أم من حقوق الناس».
- ۸- «...کما یجوز النقض لو کان مخالفاً لضروریّ الفقه؛ بحیث لو تنبّه الأول یرجع بمجرّد لظهور غفلته. وأمّا النقض فیما یکون نظریاً اجتهدیاً فلا یجوز، ولا تسمع دعوی المدّعی ولو ادّعی خطأه فی اجتهداه».
- ۹- برخی در اصل این مسئله مناقشه کرده‌اند که با وجود نظر امام خمینی (ره)

و دیگر صاحب‌نظران در عدم جواز طرح دعوای مجدد پس از صدور حکم، چگونه چنین مسئله‌ای مورد بحث قرار گرفته است. به‌رحال اجمالاً می‌توان در فروضی مانند فرض مطرح شدن مدارک جدید، طرح دعوای مجدد و رسیدگی دوباره قاضی به دعوای سابق را قابل تصور دانست.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، چاپ اول، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ ق
- ۳- حلی (محقق)، نجم‌الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق
- ۴- خویی، سید ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، چاپ اول، قم، مؤسسه احیای آثار الإمام الخوئی، ۱۴۲۲ ق
- ۵- عاملی (شهید اول)، محمد، الدروس الشرعیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق
- ۶- عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی، مسالک الأفهام، چاپ اول، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ ق
- ۷- موسوی خمینی (امام)، سید روح‌الله، تحریر الوسیله، چاپ اول، قم، مؤسسه دارالعلم، ۱۳۷۹
- ۸- قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۶۱
- ۹- قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مصوب ۱۳۷۸
- ۱۰- قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲
- ۱۱- قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی آنها، مصوب ۱۳۶۷